



هویت بومی - اسلامی مبنای جنبش‌های اسلامی جدید جهان عرب محمد جعفر جوادی ارجمند^۱ و آرش بیدالله خانی^۲

چکیده:

تحولات سیاسی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به گونه‌ای در حال انجام است که آینده این منطقه را هبدری در جهان اسلام بسیار متفاوت از حال خواهد بود. ابعاد، دامنه و عمق اعتراضات مردمی که در قالب جنبش‌های اجتماعی در حال پیشرفت می‌باشد، به گونه‌ای است که امکان توقف و پسرقت آن را غیر ممکن ساخته و سرنگونی بعضی از دولتهای عربی قطعی به نظر می‌رسد. تحولات کنونی در کشور های تونس، مصر، لیبی، بحرین، یمن، الجزایر، اردن و مراکش در حال تاثیر گذاری بر مردمان دیگر کشورهای اسلامی است. در این میان بحرانهای متوالی در جهان اسلام باعث شد تا اعراب که هویت فراگیر خود را از اسلام کسب کرده اند بر ضد سیستم های سیاسی خود به پا خیزند و بر همین اساس به اسلام سیاسی به عنوان آلترناتیو هویتی و بومی روی بیاورند که تاثیر شگرف انقلاب اسلامی ایران بن مایه بسیاری از جنبشهای اخیر بوده است. بر همین اساس مقاله حاضر بر اساس نظریه سازه انگاری در بعد هویتی به تحلیل جنبش فراگیر خاورمیانه می‌پردازد. هدف پژوهش حاضر بررسی این موضوع است که هویت وایدئولوژی جنبشهای فراگیر کنونی در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا دارای چه ویژگی هایی است و به چه سمتی پیش می‌رود؟

واژگان مهم: جنبش های اسلامی، خاورمیانه، هویت بومی - اسلامی، سازه انگاری، اعراب

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران mjjavad@ut.ac.ir

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران khani.politician@yahoo.com



مقدمه:

تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که توسط رسانه‌های غربی به آن عنوان دموکراسی خواهی داده شده و از آن ذیل عنوان تفکر لیبرال یاد می‌شود، دارای ریشه‌ای دیرینه در جهان اسلام است و بدون رجوع به سنت سیاسی در اندیشه اسلامی و سرگذشت جوامع مسلمانان در دو قرن اخیر قابل درک نیست، و چنانچه سعی در ارائه تفسیری بدون در نظر گرفتن این پیشینه شود، تحلیلی ضعیف شده است. در واقع برای ارائه یک تفسیر مبتنی بر «امر تام اجتماعی» بایستی بعد تاریخی اندیشه سیاسی در جهان اسلام و سیر تحولات اجتماعی-سیاسی جوامع مسلمانان را مورد تحلیل قرار داد. این خیزش‌ها که از ژانویه سال ۲۰۱۱ از تونس شروع شد و بعد از آن به مصر و سپس به بحرن، یمن و لیبی سرایت کرده و کشته‌های بسیاری هم داد، موج متاخر پاسخ جهان اسلام به یک بحران طولانی مدت دوقرنه در این بخش از دنیاست. این بحران از آغاز افول حکومت عثمانی در قرن نوزدهم و دست اندازی اروپای در حال خیزش سیاسی - صنعتی و نظامی به سرزمین‌های اسلام شروع گردید. اما نقطه اوج این بحران در قرن بیستم و با فروپاشی عثمانی بود که خود را نشان داد. این فروپاشی، سبب شد تا مسلمانان تحت سلطه مستقیم استعمار انگلیس و فرانسه قرار گیرند. این برخورد در دو بعد قابل ملاحظه بود: ۱- بعد فیزیکی ۲- بعد فکری. در بعد فیزیکی، شکل مستقیمی از استعمار که همان قیمومیت است، بر سرزمین‌های اسلامی همچون فلسطین، عراق، اردن، سوریه، حجاز و منطقه خلیج فارس بود. بعد از بعد فیزیکی، بعد تفکری و اندیشه‌ای این برخورد بود که باعث ورود اندیشه‌ها و ایدئولوژی غربی به جوامع اسلامی شد و در این سرزمین‌ها ماندگار شد به طوری که حتی بعد از رخت بستن استعمار از این کشورها، این اندیشه‌ها تا قرن بیست و یکم این جوامع را با چالش اساسی روبه‌رو کرده است. در قرن بیست و یکم این چالش عمق بیشتری پیدا کرد و به حوزه‌های مختلف زندگی مسلمانان تسری پیدا کرد. جنبش‌های اخیر اوج این چالش ساختاری را نشان می‌دهد. در واقع این چالش ساختاری پاسخی به بحران‌های متوالی جهان اسلام و نظام سلطه در تمام ابعادش بوده است.

از زمانی که برای اولین بار بحث خاورمیانه بزرگ از سوی آمریکایی‌ها مطرح شد، حدود یک دهه می‌گذرد اما نه تنها خاورمیانه آن گونه که رهبران کاخ سفید می‌خواستند محقق نشد بلکه به گونه‌ای کاملاً متفاوت و بعضاً خلاف خواسته‌های آمریکاییها، تحولات این منطقه شکل گرفت (اکبری، ۱۳۸۸، ص ۱۵-۱۴). تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا، تغییراتی غیر منظره و بسیار شگفت‌انگیز بود. یکی از دلایل آن این بود که تحولات از کشورهایی آغاز شد که دارای رژیم‌های بسیار قدرتمند بوده و کسی باور نمی‌کرد که حکومت این کشورها به این سادگی تغییر کند. به عنوان مثال حکومت‌های مصر و تونس، از جهت سیاسی، امنیتی، جزء قوی‌ترین کشورهای منطقه بودند و وابستگی آنها به آمریکا این کشورها را محکم تر نشان میداد. از اینرو قابل تصور نبود که خیزش مردمی جدی و انقلابی در این کشورها شکل بگیرد و به این سرعت جلو رود. در وهله اول باید به این نکته اشاره کرد که شمال آفریقا همواره مهد رشد متفکران و روشنفکران مسلمان بوده است. یعنی در کشورهای مثل تونس، مصر، الجزایر و... اندیشمندان زیادی وجود داشته است که در چند دهه گذشته تئوری‌های مختلفی را در مورد اینکه چگونه جهان اسلام می‌تواند به سمت پیشرفت حرکت کند مطرح کرده‌اند. بنابراین این مسأله، یکی از دغدغه‌های اصلی روشنفکران مسلمان در این منطقه بوده است. این اندیشمندان طیفی از سیدجمال الدین اسدآبادی، و محمدعبده تا اندیشمندان اخیر این منطقه را در برمی‌گیرد. (سخاوتی، ۱۳۹۰، ص ۴۵-۲۳)

بنابراین این جریان اگر چه دفعاتاً شکل گرفت ولی ریشه عمیق تاریخی دارد و مبتنی بر خواسته‌های ریشه دار و طولانی در جهان اسلام است. اما آنچه غرب به دنبال آن بود، ایده خاورمیانه‌ای بود که هویت دینی در آن بسیار ضعیف بود و رژیم‌های سنتی عرب که بافت قبیل‌های و مذهبی داشتند نیز با اسلام غیر سیاسی ستجیده می‌شدند، امری که پس از بهار عربی نقیض آن به اثبات رسید. این جنبش‌ها در منطقه هم اکنون چهره جهان اسلام را به نحو غیر قابل باوری نسبت به چند ماه قبل آن تغییر داده است، اما پیامدهای این جنبش‌ها فراتر از حدود قابل تصور، در کلیت خود، صف بندی نیروهای سیاسی در خاورمیانه را متحول ساخته است و به همین منظور تحلیل‌های متفاوتی از ماهیت جنبش‌ها و سیر ایدئولوژیک آنها شده است.

در واقع خصوصیت و مبانی جنبش‌های عربی باعث شده صف بندی جدید از تحلیلها در مورد این جنبش‌ها جلوه گر شود. بخشی از تحلیلها از مسیر هویتی این جنبش‌ها به این برمی‌گردد که ساختار شکل‌گیری و سیر این جنبش‌ها و مبانی و خواسته‌های آنها در مسیر مطالبات عینی دیگر جنبش‌های اجتماعی از جمله، مسائل اقتصادی، فشارهای مالی و اجتماعی، محدودیت‌های فرهنگی و سیاسی می‌باشد. این تحلیل که در غرب و آمریکا قالب است، هویت این جنبش‌ها را تنها در دست یابی به یک سری اهداف اقتصادی و سیاسی می‌داند و اصولاً مبنای ایدئولوژیک بومی و ضد استکباری این جنبش‌ها را نادیده می‌گیرند. همین عنصر باعث شده تحلیل اکثر کارشناسان و شبکه‌های خبری و تلویزیونی غرب در این مسیر پیش بروند و آنها مبانی دیگر این جنبش‌ها را نادیده بگیرند. (The Dailybell.com, February, 2011) در واقع موج سنگین و ناگهانی این خیزش‌ها، غرب را در بخت سیاسی و رسانه‌ای فرو برد و باعث شد آنها تحلیل‌های شتاب زده و بر اساس منافع خود از این جنبش‌ها به عمل بیاورند و با دخالت در آنها به کنترل این جنبش‌ها در مسیر مورد دلخواه خود بپردازند. بخش دیگری از تحلیلها در مورد جنبش‌های جهان عرب علاوه بر نادیده نگرفتن مطالبات، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بر عنصر ایدئولوژیک و هویتی این جنبش‌ها در مسیر استکبار ستیزی و هویت یابی بومی براساس مبانی اسلام



تأکید می‌کنند. بر این اساس مبنای دو تحلیل متفاوت از این جنبشها در واقع صف بندی نیروهای متضاد با منافع متضاد در دنیا را نشان می‌دهد. در یک طرف غرب و آمریکا قرار دارند که منکر هویت ایدئولوژیک و غرب ستیز برآمده از اصول اسلام درون این جنبشها هستند و در طرف دیگر بخشی از کشورهای دیگر دنیا از جمله جهان اسلام و ایران قرار دارند که مبنای اصلی خیزش جنبش های سیاسی جهان عرب را بر گرفته از عنصر و هویت بومی و اسلامی آنها و تاثیر گرفته از انقلاب اسلامی می‌دانند. بر همین اساس در حال حاضر سوالات زیادی در مورد این تحولات پیش آمده است از جمله آیا این تحولات بر مبنای انقلاب اسلامی و خیزش اسلام سیاسی است؟ آیا خیزشهای اخیر در خاورمیانه خواهان جایگزینی یک نظم اساسی هستند یا دغدغه امور اقتصادی دارند؟ آیا جنبشهای اخیر می‌توانند منجر به در انداختن یک طرح نوین سیاسی باشند؟ ریشه یابی این جنبشها کجاست؟ اینها سوالاتی هستند که ذهن یک محقق به دنبال پاسخ به آنهاست و میتوانند در تبیین این حوادث موثر باشند؟ پاسخ به این سوالات بدون نگاهی به گذشته اسلام میسر نمی‌باشد. بر همین اساس در مقاله حاضر ضمن گذری بر بحرانهای جهان اسلام در دو قرن اخیر و پاسخ به سوالات مطرح شده به سوال اصلی مقاله پرداخته می‌شود که هویت و ایدئولوژی جنبش فراگیر کنونی در کشورهای اسلامی و عربی خاورمیانه و شمال آفریقا چه نوع هویتی است و به چه سمتی می‌رود؟

در پاسخ به این سؤال، فرضیه پژوهش حاضر این است که موج جنبش های فراگیری که در کشورهای خاورمیانه و جهان عرب به راه افتاده است، بر بستر اجتماعی معنادهی به فرهنگ بومی و هنجارهای اسلامی و دینی، به سمت دموکراسی بومی و هویت اسلامی که در چهارچوب هویتی اعراب قرار دارد، پیش می‌رود.

چهار جوب پژوهشی مقاله حاضر، بر اساس نظریه سازه انگاری در بعد هویتی به تبیین و توضیح جنبش های اخیر خاورمیانه در کشورهای مختلف خاورمیانه و شمال آفریقا می‌پردازد.

۱- سازه انگاری

سازه انگاری به مثابه فلسفه، مبین گرایش ها و تلقی های خاص در باب مسائل هستی شناسانه، معرفت شناسانه و انسان شناسانه است و مجموعه این تلقی ها بینش خاصی از جهان ارائه می‌دهد. (Delanty, 1997, p:8)

سخن گفتن از ایده های سازه انگاره در این حیطه ها، مشکل و بسیار ابهام زاست ولی به نحو خلاصه سازه انگاری، از حیث هستی شناسی، از

ایده آلیسم در مقابل ماتریالیسم و از ذهنیت گرایی در مقابل عینیت گرایی دفاع می‌کند. از این منظره سازه انگاری به وجود مستقل جهان از ذهن انسانی (رتالیسم) باور ندارد. از منظر معرفت شناسانه نیز، این دیدگاه امکان دستیابی به «حقیقت» عینی، ذاتی و از پیش داده را باور نمی‌کند. (متقی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۱) سازه انگاری در فضای پوزیتیویستی روابط بین الملل بازاندیشی مهمی را خواستار شد و مناقشه، سازه انگاری - پوزیتیویسم به جریان غالب منازعه در علوم اجتماعی مبدل شد. (Delanty - pp: 110 - 134)

بر این اساس سازه انگاری، در پی ارائه راه حل هایی برای فهم ابعاد تغییر یابنده ای است که گرایش های غالب، قادر به فهم آنها نبوده اند. سازه انگاری معتقد است که ساختار بین الملل نه امری از پیش داده شده که امری برآمده از دیالکتیک دائمی ساختارها و بازیگرانی است که بر اساس معانی ذهنی خود، و نه لزوماً عقلانیت ابزاری، دست به کنش می‌زنند. در اینجا ساختار نظام چونان «فضایی از امکانات و محدودیت ها» ظاهر می‌شود که بازیگران در آن چهارچوبه ادراکات، اهداف و توانایی های متفاوت خود، دست به کنش می‌زنند (kublakova. 2001 p:56 - 72)

راگی در مقاله ای با استفاده از ایده «نظام دانایی اجتماعی» (به پیروی از میشل فوکو) آنها را مجموعه ای از قواعد هنجارهای بین الذهنیتی می‌داند که افراد در چارچوب آن، جهان را ادراک و آن را می‌سازند. (Rueggie, 1998, pp: 2- 25)

ونت نیز سازه انگاری را نوعی «ایده آلیسم ساختاری» می‌داند. بعد ایده آلیستی آن به این معناست که معتقد است که ساختارهای اجتماعی، محصول انگاره های مشترک انسانی است و بعد ساختاری آن به این معناست که معتقد است که نمادها و قواعد مستقر (ساختارها) دارای سرشتی عینی و محدود کننده برای بازیگران هستند. (ونت، ۱۳۸۴، صص ۱۲۳-۱۰۰)

در مجموع می‌توان دیدگاه سازه انگاری را در روابط بین الملل اینگونه خلاصه کرد که واقعیت نظام، نه امری از پیش داده شده که امری تکوین یافته در تعامل متقابل بازیگران است و شاخصه ها و ویژگی های این عرصه اجتماعی در این تعاملات ظاهر می‌شود. بازیگران در تعامل متقابل

2- Idealism

⁴ - Materialism

⁵ - Subjectivism

⁶ - Objectivism



خود بر اساس سازه‌ها و ایده‌ها و تصورات ذهن خود عمل می‌کنند و در نهایت در یک ذهنیت مشترک، واقعیت را می‌سازند و بدین لحاظ واقعیت موجود دارای مؤلفه‌های تام‌آگاهی بخش است. این واقعیت از آن لحاظ که دارای سرشتی محدود کننده و تعیین بخش به رفتارهای بازیگران است، دارای عینیت است ولی نه عینیتی ایستا و مستقل از بازیگران. ساختار واقعیت در نهایت از طریق قواعد و استانداردها و هنجارهای پذیرفته شده، رفتار بازیگران را تعیین می‌کند و این تعیین بخشی از آن جهت است که این هنجارهای مورد حمایت ذهنیت جمعی است و بازیگری که مایل به رعایت این هنجارها نباشد، با اجماع بر علیه خود روبرو خواهد شد. از سوی دیگر هویت و منافع بازیگران در این چهارچوب، نه امری از پیش داده و برآمده از ساختار توزیع قدرت که امری نشأت گرفته از منافع داخلی هویت بازیگران است، ولی این هویت بر مبنای کنش داخلی اجتماع مردم ساخته می‌شود، و این کنش و واکنش مردمی به ساختارهای موجود می‌تواند منجر به بازتعریف دوباره عنصر هویت بخش نظام داخلی و بین‌المللی بشود.

۲ - هویت

در سالهای اخیر هویت از جایگاه مهمی در علوم اجتماعی برخوردار شده است. هویت در دهه ۱۹۹۰ به یکی از مباحث متداول در محافل دانشگاهی تبدیل شد. پیش از آن در دهه ۱۹۸۰ با شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در داخل جوامع مختلف که با تبیین‌های مادی قابل شرح نبودند و اهمیت تعاریفی که افراد و گروه‌ها از «خود» و «دیگری»، در آنها ارایه می‌کردند و نیز نقش رویه‌ها و کنش‌های آنها در معنا بخش به خود، باعث توجه نظریه پردازان جنبش‌های اجتماعی به عوامل هویتی شده بود. (مشیرزاده، ۱۳۷۹، صص ۴۹-۲۳). اما به تدریج اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی با گرایش‌ها و رهیافتهای گوناگون علاقه‌ای فزاینده به این مبحث نشان دادند. رشد و گسترش و تعمیق فرآیندهایی که تحت عنوان «جهانی شدن» می‌شناسیم نیز باعث شد از یک سو تصور ایجاد هویتی یک پارچه و جهانی در سراسر جهانی شکل گیرد و از سوی دیگر این برداشت با طرح تعاملات میان فرآیندهای جهانی و محلی و در نتیجه شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی ۷ یا جهانی محلی ۸ به چالش کشیده شود. بحث آنتونی گیدنز درباره تجدد و خودشناسایی، تأکید پسامدرن هابر تفاوت، شالوده شکنی از هویت‌های جنسیتی، و توجه به احیاء ملی‌گرایی و قومیت‌گرایی نشانه‌هایی از اهمیت یافتن موضوع هویت در تعاملات سیاسی اجتماعی در دهه‌های اخیر است (جنکینز ۱۳۸۱، ص ۱۱)

در فرآیند فروپاشی اتحاد شوروی و پس از آن و نیز با رویدادهای بالکان، آسیای مرکزی خاورمیانه، آفریقا و... هویت مورد توجه خاصی برخی از علمای روابط بین‌الملل قرار گرفت. ظهور هویت‌های چندگانه، ابهام و اغتشاش در مرزهای هویتی بین کشورها، نقش روزافزون ادراکات و برداشت‌های هویت بنیان در تصمیم‌گیری‌ها، از بین رفتن پیوند سنتی بین هویت سیاسی و دولت ملت، نضج گرفتن هویت‌های جمعی جدید و سربرآوردن اشکال نوین از خشونت مبتنی بر سیاست هویت همگی نشانگر تأکید هویت بر ساختارها، نهادها، فرآیندها و کارگزاران جدید بین‌المللی است. از طرف دیگر هویت کنش‌گران نیز نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه‌ها، هنجارها ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و انگاره‌های نهادینه شکل می‌گیرد که درک آن آنرا مستلزم توجه به مبنای معنایی می‌سازد (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۹). بنابراین، هویت به عنوان عامل معنایی از نقشی اساسی در تکوین امر بین‌المللی و واحدهای پایه هستی‌شناختی آن برخوردار می‌شود. در واقع، در بستر هستی‌شناسی معناگراست که هویت در ساختار داخلی و بین‌المللی اهمیت پیدا می‌کند.

هویت در ساده‌ترین تعریف آن عبارت است از (چیستی هر چیز یا به بیانی فلسفی در آنچه که چیزی را به آنچه که هست تبدیل می‌کند) اما و نت بر آن است که تعریفی بازتر از این تعریف لازم است و در نتیجه هویت را «خصوصیتی در کنشگر نیت مند» می‌داند که «موجد تمایلات انگیزشی و فهم اغلب وابسته به این است که آیا سایر کنشگران» کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه» و این نشانگر بعد «بین‌ذهنی» هویت است یعنی برداشت‌های دیگران نیز علاوه بر برداشت خود از هویت در معنای آن تأثیر دارد و در ساختارهای درونی و بیرونی هر دو به هویتها قوام می‌بخشند. (ونت ۱۳۸۴: ۳۲۶-۳۲۵)

مانوئل کاستلز هم، هویت را فرآیند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی با یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارد، تعریف می‌کند. نتیجه معنا ساز بودن هویت بر ساخته بودن آن دلالت می‌کند، به این معنی که هویت امری طبیعی، ذاتی از پیش موجود نبوده، بلکه همواره در حال ساخته شدن است. در نظریه سازه‌انگاری با تأکید بر نقش عنصر هویت و منافع تلاش می‌شود ناکارآمدیهای نظریات عقلانیت‌گرا در روابط بین‌الملل را جبران نماید.

از نظر سازه‌انگاران، اولاً هویت دولتها ثابت و ایستا نیست، ثانیاً منافع دولتها، صرفاً وجه مادی و عینی ندارد، بلکه نظامهای معنایی در قالب هنجارها و ساختارهای اجتماعی داخلی نقش اساسی و بیشتری در تعریف منافع دولتها دارند بر این اساس نظریه سازه‌انگاری از لحاظ سطح تحلیل به سه دسته، ملی، سیستمی، و کل‌گرایا فراگیر تقسیم می‌شود. نظریه سازه‌انگاری ملی با سطح واحد که بر نقش هنجارهای داخلی و اجتماعی بر شکل

7 - Hybrid

8 - Global



گیری هویتها تأکید دارند که به آن سازه انگاری اجتماعی نیز می‌گویند. در سازه انگاری اجتماعی، هویت دولت براساس کنش داخلی شکل می‌گیرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۹۵-۲۳)

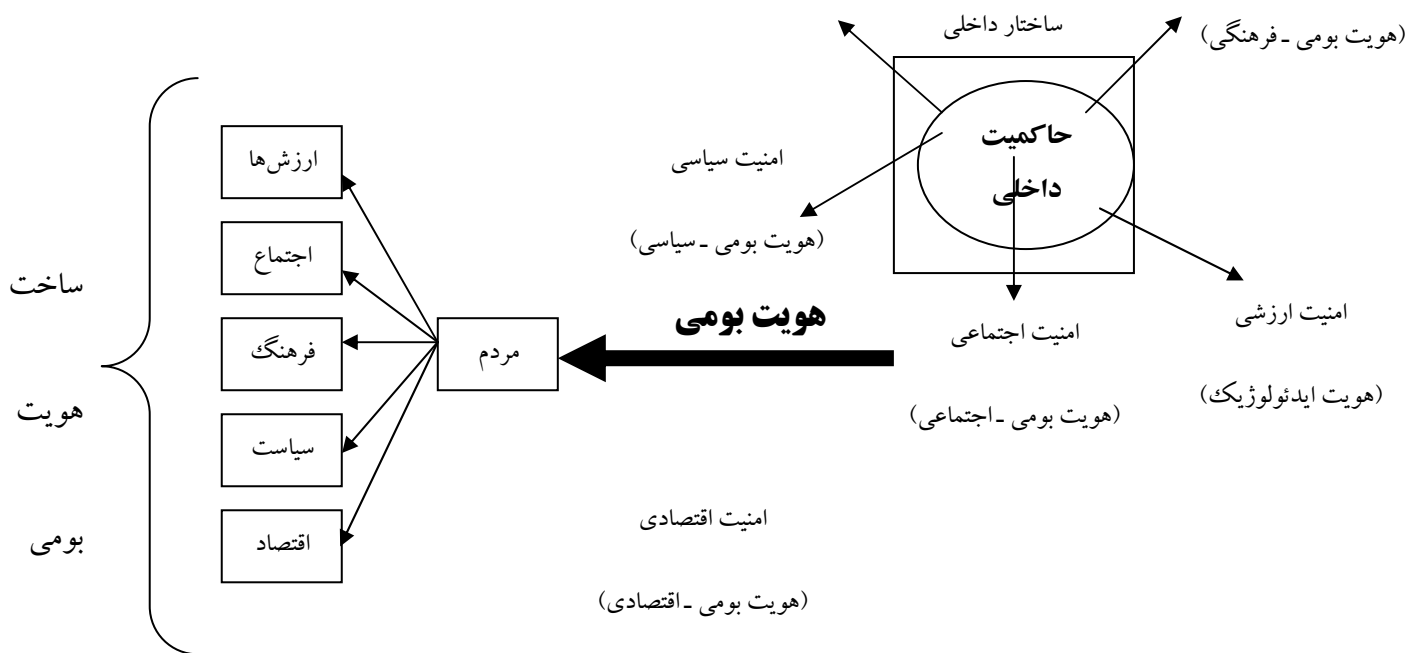
هویت در واقع اساس شکل دهی به کنش های اجتماعی فراگیر و تبدیل آن، به جنبشهای اجتماعی فراگیر است. اگر سیاست را به تعبیر کارل اشمیت بر اساس تمایز دوست و دشمن و یا قدرت تصمیم گیری درباره امر استثنایی تعریف کنیم می‌توانیم تأثیر نگاه هویت محور را در سازه انگاری در چها حوزه اصلی سیاست یعنی قدرت، حاکمیت، امنیت و دیپلماسی مورد بررسی قرار دهیم. (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶) دو بعد قدرت، و دیپلماسی در این گفتار به بحث ما ارتباطی ندارد. اما بعد هویت و حاکمیت و امنیت به بحث ما مرتبط است و ما باید ارتباط آنرا توضیح بدهیم.

در مبحث هویت و حاکمیت دو بعد حاکمیت داخلی و خارجی را باید مد نظر قرار بدهیم. بعد خارجی حاکمیت به این معناست که کنش گران موجود نظام بین الملل به وجود حاکمیت جدید اذعان می‌کنند و یا به عبارت دیگر آنرا مورد شناسایی قرار می‌دهند. در واقع شناسایی حاکمیت یک دولت به معنای هویت دولتی قائل شدن برای آن است. پس حاکمیت به عنوان نتیجه رویه شناسایی خارجی یک قاعده هویت آفرین است یعنی به هویت دولتی شکل می‌دهد. در عین حال، برخوردار بودن از این «هویت حاکمه» حقوق، تکالیف و انتظاراتی را نیز ایجاد می‌کند. مهم ترین حق ناشی از هویت دولتی برخورداری از احترام به حقوق سرزمین و حق موجودیت دولت است. (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۰۷)

بعد داخلی به معنای «وجود اقتدار غایی نسبت به قلمرو خاص» است اما این بعد از حاکمیت عملاً با چالش دعاوی هویتی دیگری روبرو شده است. چرا که امروزه منابع هویتی جدید مثل نژاد، جنسیت، طبقه، مذهب و حرفه ظهور کرده اند که در حال رقابت با هویت دولت مدرن اند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)

در بعد امنیت و هویت امنیتی، در سطحی دولت محور، وقتی بحث به برداشت ذهنی از تهدید و بر ساختگی امنیت می‌رسد، لاجرم هویت خود و دیگری بر تعریف خود از امنیت یا نا امنی اثر می‌گذارد. بر همین اساس باید اذعان کرد که امروزه حیات وجودی یا هویتی افراد و دولت ها از چنان جایگاهی مهم در تعریف امنیت برخوردار شده است که نمی‌توان آنها را جدا از هم بررسی کرد. در کنار سؤالاتی که در مبحث مباحث امنیتی مطرح می‌شود این سؤال مهم در مورد امنیت اجتماعی جلوه گر است که امنیت برای چه کسی؟ است که انواع مختلف به صورت ایجابی در خارج از دولت و در سطح افراد بشری بر اساس هویت اجتماعی آنها تعریف می‌شود. به این معنا امنیت دولت ها و انسانها و نیز امنیت فیزیکی و وجودی و ارزشی آنها با همدیگر رابطه مستقیم دارند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰) و حاکمیت داخلی باید بتواند امنیت را در تمام ابعاد هویتی آن برای مردمش فراهم کند. حاکمیت اگر برای هویت افراد داخلی، موجه نظام ارزشی و ایدئولوژیک آنها نباشد و نتواند امنیت ارزشی و در کنارش ابعاد دیگر آن مثل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و در کل امنیت وجودی افراد را تأمین کند از طرف مردم داخلی مورد چالش و فروپاشی قرار خواهد گرفت. شکل زیر ارتباط متغیر حاکمیت و بعد داخلی اش را با ابعاد امنیت نشان می‌دهد.

امنیت فرهنگی





همانطور که در شکل ملاحظه می‌شود، ساختار حاکمیت داخلی که در یک ساخت داخلی و بومی در یک کشور قرار گرفته به همان میزان که ساخت داخلی تأثیر می‌پذیرد و آن موجب هویت یابی دولت در عرصه بین‌الملل می‌شود، در عرصه داخلی حاکمیت باید براساس ساخت و ابعاد وجودی هویت مردم عمل کند و اگر اینطور عمل نکند و در سیاست بین‌الملل هم هویت و ساختاری غیر از آنچه مردم بومی می‌خواهند به اجرا بگذارد، و آن هویت با ساخت بومی تطابق نداشته باشد، حاکمیت داخلی در معرض تهدید و فروپاشی از طرف هویت‌های ارزشی شده بومی قرار می‌گیرند. تحولات جهان عرب و جنبش‌های آن تا حدی رشد الگوی ساخت هویت بومی درونی شده، در تمام جنبه‌ها را در مقابل رشد حاکمیت داخلی که نه در سیاست بین‌الملل و نه در سیاست داخلی بر اساس هویت بومی و وجودی مردم و ارزش‌های آنها عمل می‌کرد را نشان می‌دهد. در سطور بعدی ضمن گذری کوتاه بر تحولات چند کشور جهان عرب و جنبش‌های سیاسی آن، الگوی ساخت هویت شکل گرفته این جنبش‌ها را بر اساس معنادگی به فرهنگ بومی در برابر حاکمیت سیاسی که از ارزش‌های مردم دوری کرده بود و ابعاد وجودی امنیت آنها را نتوانسته بود تأمین کند را توضیح داده خواهد شد.

۳- بحرانهای دو قرن اخیر جهان اسلام

جهان اسلام (در شاخه سنی آن) از دهه ۳۰ تا ۵۰ میلادی، درگیر ایدئولوژی حاکمان مستبد و دست‌نشانده‌های داخلی از سوی دولتهای غربی بود. این حاکمان که در لوای لیبرالیسم و شعارهای دموکراتیک حکومت می‌کردند، با تناقضی بنیادین در رفتار مواجه بودند، که همین تناقض، موجب فروپاشی مشروعیت آنان در نزد مردم شد. آنان از سویی مدعی تفکر لیبرال بودند و می‌بایستی به مختصات این اندیشه که انتخابات سیاسی و دادن آزادی‌های دموکراتیک به مردم تحت سلطه خود بود، وفادار می‌بودند، اما در عمل به مشی سرکوب‌گرایانه روی آوردند. (Kumara Swamy, 2006:pp63-65) با ظهور افسران جوان و کودتای آنان در مصر، در دهه ۵۰ میلادی و ظهور ناصر به عنوان یک رهبر کاریزماتیک در جهان عرب، اینبار نوبت اندیشه‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی بود که دنیای اسلام را بیش از دو دهه به خود مشغول کند. اما این ایدئولوژی‌ها نیز از آنجا که با بستر فرهنگی جامعه مسلمانان سختی نداشت، و از سویی دیگر شکست دولتهای عرب از موجودیتی جعلی به نام اسرائیل در دهه ۶۰ و همچنین مرگ ناصر در ابتدای دهه ۷۰، نقطه پایانی بر ایدئولوژی‌های وارداتی غربی در جامعه مسلمانان بود.

با افول ایدئولوژی‌های وارداتی در جوامع اسلامی، بحران به شکلی فراگیر در ابعاد مختلف توسعه یافت و تمامی ابعاد اجتماعی و سیاسی را فرا گرفت. ابعادی همچون فرهنگ، اقتصاد و سیاست، همگی تحت تأثیر این بحران قرار گرفتند، و لذا جوامع مسلمان، و نخبگان مذهبی، سعی در یافتن پاسخ‌هایی به آن کردند. از اینرو پیدایش جنبش‌های اصلاح‌گرایانه مذهبی همچون اخوان المسلمین در مصر و پس از آن، انشعاب در این تشکیلات و رفتن گروهی از آنان به رهبری سید قطب به سوی رادیکالیسم انقلابی، پاسخ‌هایی به این بحران بودند. (Loboda, 2004:pp18-22) این جنبش‌ها به دلایل مختلف فرصت اظهار وجود در عرصه حکومت‌داری را نیافتند و پس از سرکوب شدید توسط حاکمان و زدن سر این جنبش‌ها و تضعیف نخبگان، به کما رفتند. از اینرو، بحران در شاخه سنی اسلام، از آفریقا گرفته تا خاور میانه بازتولید شد.

در واقع جهان اسلام در دو قرن اخیر، شاهد یک بحران اساسی در درون خود بوده است. این بحران با شروع انحطاط امپراطوری عثمانی آغاز شده و با گذار از عصر دولت-ملت‌های اسلامی، وارد عصر پست مدرن شده و همچنان در حال بازتولید شدن است. این بحران از زمان فروپاشی عثمانی و ورود ایدئولوژی‌های غربی و ناهمخوان با بستر اجتماعی-فکری در جوامع اسلامی و با روی کار آمدن حاکمان بومی سکولار شکل جدیدی به خود گرفت. با فروپاشی عثمانی و با تجزیه قلمرو آن به دولت-ملت‌های گوناگون و تشدید استعمار انگلیس و فرانسه در خاورمیانه، این کشورها وارد دوره‌ای از رکود و سردرگمی ایدئولوژیک شدند. ورود ایدئولوژی‌های لیبرالیستی از دهه ۱۹۳۰ به بعد، و همچنین جایگزینی مفهوم دولت/ملت با واژه امت که شکل هموار و اساسی‌بازیبی ذهنی مسلمانان در طول تاریخ بوده است، این سردرگمی را تشدید کرد. در واقع از دل این سردرگمی، و زیر تأثیر اندیشه‌های متفکران قرن نوزدهم همچون سیدجمال اسدآبادی و محمد عبده، کسانی همچون رشید رضا در مصر و کشورهای دیگر جهان سنی عرب زبان، ظهور یافتند که به فکر تجدید حیات مذهب در قرن بیستم افتادند تا بتوانند به چالش مدرنیسم و ایدئولوژی‌های برخاسته از آن همچون لیبرالیسم و ایده دولت/ملت پاسخ دهند. در واقع موج اول بحران را می‌توان با روی کار آمدن حکومت‌های مبتنی بر اندیشه لیبرالیستی از دهه ۳۰ تا ۵۰ بازیابی کرد. در این دوران حاکمان سکولار عرب با یک تناقض اساسی مواجه بودند: از سویی با دادن شعارهای لیبرالیستی، مردم را با ایده‌هایی همچون آزادی، دموکراسی و حقوق دموکراتیک آشنا می‌ساختند و از سوی دیگر، این حاکمان مشی دیکتاتور مآبانه و سرکوبگر داشتند. این تناقض زمانی جدی‌تر می‌شد که آنان دم از مسلمان بودن می‌زدند. (نوروزی، ۱۳۸۲: ۱۲۳-۷۸) حال آنکه رویکردهای اسلامی در رویه‌های شخصی و سیاسی-اجتماعی آنان دیده نمی‌شد.

شاید بتوان آغاز دهه ۵۰ را شروع مرحله دیگری در بحران دانست. این مرحله، با وقوع کودتای ناصر در مصر و افتادن قدرت به دست افسران تحت فرمان وی، و زیر لوای ایدئولوژی ناسیونالیستی و سوسیالیستی وارد فاز جدیدی گردید. شعار ناسیونالیسم عربی و وعده برابری سوسیالیستی برای مردمانی که تا دیروز خود را با مفاهیم اسلامی بازیابی می‌کردند، به همان اندازه در معرض شکست بود که شعارهای لیبرالیستی. اوج ناکارآمدی این



ایدئولوژی‌های ناهمخوان را مردم عرب در جنگ اعراب و اسرائیل تجربه کردند. در واقع، شکست از اسرائیل، و مرگ ناصر در اواخر دهه ۶۰ و اوایل ۷۰ تیر خلاصی بود بر پیکره ایدئولوژی‌های جدید و وارداتی و نقطه شروعی برای پاسخ به بحران و جستجوی نظمی نوین. نظمی که آرزوی بازگشت به گذشته‌ای دیرین و با شکوه را داشت

بطور کلی بحران کشورهای اسلامی در قرن اخیر را می‌توان در ۶ بعد ملاحظه نمود

۱- بحران هویت: در نتیجه فروپاشی عثمانی و از بین رفتن شکل بازاریبی مسلمانان در مفهوم سابق (امت)، مسلمانان با نوعی بحران هویت و ورود اندیشه‌های ناسیونالیستی روبرو شدند. این ناسیونالیسم، خود را در سه قالب ترکی، ایرانی و عربی نشان داد. ناسیونالیسم عربی که در کشورهای عربی و حول محوریت مصر انسجام یافت، پس از جنگ ۶۸-۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و شکست آنان از این موجودیت جعلی و جدید، و متعاقب آن مرگ ناصر در ۱۹۷۰، باعث فروپاشی کاخ پر عظمت فردی و جمعی اعراب شد و پس از آن، بحران هویتی عظیم، اعراب را فرا گرفت. بحران هویت مهمترین بحران مسلمانان بعد از اسلام بوده است که جنبشهای اخیر در خاورمیانه هم بعد از امتحان آلترناتیوهای مختلف دوباره بازگشت به آن را تنها راه چاره میدانند. بر همین اساس بحران هویت در جهان سنی و به چالش کشیدن اندیشه ایده آلیستی آنها در برابر ایدئولوژیهای مادی گرایانه بعد هستی شناسی هویت آنها را دچار تناقض نمادینی کرد به طوری که آنها دچار دوگانگی فرهنگی شدند. بر همین اساس آنها با علامت سوال مواجه شدند که چرا جهان اسلام هنوز در برابر غرب استعمارگر عقب مانده است و نظم جهانی حاکم، عدالت محور نیست و نابرابری در آن بیداد میکند و منافع برابر برای هر کشور و مردم آن، در این نظم جهانی دیده نمی‌شود. در این بین مسلمانان تنها راه حل و پاسخ موجود را در اعتراض بر ضد سیستم نابرابر جهانی و بازگشت به هویت خویش قرار دادند. در کل بحران هویت در جهان عرب با خود موجد بحرانهای دیگری نیز بود که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم. (Kumara Swami, 2006:64-70)

۲- بحران مشروعیت: فوری‌ترین نتیجه بحران هویت (که با خود بحران شخصیت و روح و به تبع آن انومی اجتماعی را داشت)، از بین رفتن سریع مشروعیت نخبگان و نهادهای حاکم است. رهبران کشورهای اسلامی و بخصوص عرب، (به استثنای ناصر) با این بحران روبرو بودند.

۳- سوء حکومت نخبگان و فشار و سرکوب: ضعف مشروعیت نخبگان حاکم و عدم اتخاذ رویکردهای سیاسی و اجتماعی درست در بطن جوامع و در نتیجه آن افزایش روز افزون مشکلات مردم، باعث روی آوردن حاکمان به استراتژی‌های سرکوبگرانه و محدود کننده در این کشورها شده است که افزایش روز افزون تکنولوژی، کمک شایانی به سرکوب‌ها کرده است.

۴- تضاد طبقاتی: توزیع بد و نامتوازن ثروت در نتیجه سوء حکومت، و وجود ثروت‌های سرشاری همچون نفت در اغلب این کشورها، شکاف اجتماعی و تضاد طبقاتی را در این جوامع روز افزون کرده است. رواج فساد و مصرف گرایی در طبقه نخبگان حاکم و طبقات بالا دستی، شکاف اجتماعی را روز بروز تقویت کرده است. (نوروزی، ۱۳۸۲: ۷۹-۲۳)

۵- ضعف نظامی: شکست‌های پی در پی نظامی اعراب از اسرائیل، و ناتوانی آشکار آنان در پایان دادن اشغال سرزمین‌های عربی توسط اسرائیل، علاوه بر تضعیف بسیار زیاد مشروعیت فرمانروایان، باعث بوجود آمدن احساس ضعف و سرخوردگی در میان اعراب گردیده است. در نتیجه، احساس حقارت اعراب در برابر سلطه غرب در اثر ضعف مداوم و شکست در برابر اسرائیل تقویت شده است.

۶- بحران فرهنگ و مدرنیزاسیون: علاوه بر پنج عامل مذکور، که هر کدام می‌تواند در تشدید بحران فرهنگ دخیل باشد، اصلی‌ترین عامل بحران فرهنگ، تاثیر تخریبی نوگرایی (مدرنیزاسیون) در کشورهای اسلامی عرب و سنی است. ورود مدرنیته و اخذ مظاهر تکنیکی آن توسط مسلمانان، و با انگیزه دفاعی و پیروی از غرب در رسیدن به قدرت نظامی و تحول و توسعه اقتصادی، کشمکش وسیعی را میان نوگرایان و سنت‌گرایان بوجود آورد، چرا که پدیده‌های جدید و مدرن، ارزش‌ها و فرهنگ‌های خاص خود را با خود به همراه می‌آورد. (Rajaei, 2007:37-39)

لذا غربی شدن سطحی و ظاهری نخبگان سیاسی و اقتصادی، و نیز مصرف گرایی بی بند و بارانه و رفتار غیر بومی، آنان را از پیروان فقیر و سستی‌شان جدا می‌سازد و این مساله باعث بوجود آمدن شکاف فرهنگی-سیاسی عظیمی در این جوامع شده است. لذا برخورد میان فرهنگ مهاجم غربی و سیستم ارزشی بومی، در اذهان اعراب، نوعی جنون و احساس حقارت در برابر غرب ایجاد کرده است، و این یعنی بحران فرهنگ.

۳-۱- پاسخ اول به بحران: ظهور بنیادگرایی اسلامی

اندیشه‌های پان ترکی حکومت عثمانی در پایان قرن نوزدهم، و سعی وسیع دربار امپراطوری بر فرافکنی این اندیشه‌ها در حوزه اجتماعی/سیاسی زیر سیطره خود، باعث سرخوردگی اعراب و تحقیر آنان شد. آنان به انقلاب ترکان جوان و شعارهای افسران جوان ترک دل خوش کردند تا شاید از فشارهای زبانی/هویت‌ی بر آنان کاسته شود. اما ادامه روند سابق در ترکان جوان، باعث قیام آنان در سال ۱۹۱۶ گردید. این انقلاب که به انقلاب عربی مشهور است، به شدت مورد حمایت انگلستان واقع شد و بستر فروپاشی امپراطوری را بیش از پیش هموار کرد. پس از فروپاشی و بوجود آمدن نظم جدید نیز، به دلایل مذکور در بالا، جهان عرب بیش از قبل سرخورده شد. (kumaraswamy, 2006: pp63-66)



در این میان برخی از صاحب‌نظران با طرح شعار بازگشت به پایه‌های اسلامی، سعی در پاسخ به بحران داشتند. ظهور اخوان المسلمین در مصر در سال ۱۹۲۸، و در پیش گرفتن استراتژی اصلاحی توسط آن، پاسخی به این بحران تلقی می‌شد. اخوان المسلمین که به زودی توانستند خود را در سطح منطقه‌ای فراقلمی کرده و شاخه‌های منطقه‌ای خود را در سایر کشورها بنیاد گذارند، در اواخر دهه ۵۰ و با شکست طرح‌های ایدئولوژیک غربی، شروع به بازسازی خود و رفتن به سوی استراتژی‌های انقلابی کردند. ایده‌های سید قطب، نقشی اساسی در دیدگاه‌های انقلابی اخوان داشت و چراغ راهی بود برای جنبش‌های دیگر در جهان عرب و آنان که از بحران دچار رنج بودند.

ایده اصلی قطب در طرح اسلامی‌اش، شامل این مسأله بود که اسلام همه پتانسیل‌های سیاسی اجتماعی را برای اداره یک جامعه دارد و بایستی با روی آوردن به چشم انداز گذشته باشکوه اسلامی، الگویی این زمانی از حکومت اسلامی بسازیم. الگویی که مسلمانان را در برابر "جاهلان" قرار داده و هویتی جدید به آنان می‌دهد تا ضمن دعوت جاهلان به اسلام، در صورت عدم قبول، با آنان به جهاد بپردازند. ایده مربوط به جاهلیت قرن بیستمی در اندیشه سیاسی/ اجتماعی قطب، که جاهلیت را در دو سطح داخلی (حاکمان سکولار کشورهای مسلمان) و خارجی (دارالحرب)، آنچنان فرازمان و فرامکان است که به عنوان الگویی عملی در قرن بیست و یکم نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع، بازتفسیر مفهوم جاهلیت از یک دوره زمانی (قبل از اسلام)، به یک وضعیت و ایده نظم اسلامی و حکومت مبتنی بر اسلام، به عنوان جایگزینی برای حکومت‌های سکولار و مقابله با ایدئولوژی‌های غربی، پاسخی به بحران دیرزمان موجود در کشورهای مسلمان عربی بود. (loboda, 2004: pp18-22) پاسخی که البته با روی کار آمدن حاکمان جدید و سرکوبی فعالان مسلمان، به یک جنبش ایدئولوژیک زیر زمینی تبدیل شد. این جنبش در پاسخ به فشار حکومت‌ها به سمت رادیکالیزه شدن و بنیادگرایی پیش رفت به طوری که القاعده نماینده اصلی آن شد.

۲-۳- پاسخ دوم: خیزش‌های ضد سیتی

در مورد شورش‌های اخیر در کشورهای مسلمان، و بطور خاص بحران اخیر در مصر (به عنوان مهد اندیشه‌های بنیادگرایانه سنی مذهب)، سه نظریه مطرح است:

نظریه اول که به عنوان توسعه نامتوازن شناخته می‌شود، مبتنی بر این ایده است که حاکمان دیکتاتور در این کشورها، با اهمیت دادن به توسعه اقتصادی، سبب بوجود آمدن طبقه متوسطی جدید شده‌اند که خواسته‌های سیاسی دارند. خواسته‌هایی که در بطن توسعه سیاسی نهفته است و در بر دارنده آزادی خواهی، حقوق شهروندی و حقوق دموکراتیک مدرن بوده و دولت‌ها با آن مخالفند. این نظریه معتقد است که بوجود آمدن رفاه نسبی در این کشورها، باعث طرح مطالبات دموکراتیک در این کشورها شده و سبب اعتراض مردم به دولت‌مداران دیکتاتور شده است. (Kaplan, 2011) اشکال اصلی این نظریه در این نکته است که این شورش‌ها با عنوان شورش نان انجام می‌پذیرد و عمدتاً توسط قشر فقیر جامعه حمایت می‌شود. حتی در مورد تونس که وضعیت اقتصادی به مراتب بهتر از مصر دارد، این نکته قابل تأمل است که این شورش‌ها در اعتراض به گرانی‌ها و مسائل معیشتی مردم انجام پذیرفت. لذا با در نظر گرفتن این فاکتور، بطلان نظریه اول به خودی خود به اثبات می‌رسد.

نظریه دوم معتقد به این است که غرب و بطور خاص آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که بحران مشروعیت جدی حاکمان سکولار عرب، در فرایند بازیابی هویتی جدید مردمان مسلمان این کشورها، امری است که بیش از این دوام نخواهد آورد و لذا بایستی تا دیر نشده، جایگزینی برای این حاکمان پیدا کرد. از اینرو، در این تئوری، اگر حاکمان فعلی با حفظ رویه دیکتاتوری، با سرکوب شهروندان و بستن فضای سیاسی حکومت می‌کنند، حاکمان جدید بایستی زیر عنوان دموکراسی و حقوق بشر حکومت کنند. در واقع از نظر آنان مهم این است که هژمونی غرب حفظ شده و حاکمیت غیر مستقیم غرب در این کشورها بازتولید شود، خواه تحت لوای دیکتاتوری، و خواه تحت لوای دموکراسی که البته مورد اخیر بسیار کم هزینه‌تر است. (Garrison, 2011)

نظریه سوم، مربوط به اسلام سیاسی و مبتنی بر مقدمه فوق در مورد بحران است. در این دیدگاه، ظهور جنبش‌های اخیر در کشورهای مسلمان خاور میانه، موجی جدید از پاسخ به بحران طولانی مدت کشورهای اسلامی است. پاسخی به هجوم همه جانبه افکار و زندگی غربی. (احتشامی، ۱۳۸۱: ۲۴۵) موجی که می‌تواند با به راه انداختن جنبش‌های ضد سیستم، این ایده را که جنبش‌های ضد سیستم بخشی از سیستم را با خطر جدی مواجه کرده و طرحی نو را در کشورهای اسلامی در اندازد. طرحی که بتواند پاسخی همیشگی به بحران دراز مدت جهان اسلام در شاخه سنی آن باشد. اگر چه جنبش‌هایی همچون اخوان المسلمین در مورد اخیر موضعگیری مبهمی داشته‌اند، اما گروه‌های همسو با آنان همچون جهاد اسلامی که در ذیل نام جدید، القاعده نامیده می‌شود، در پشت صحنه حضوری فعال داشته‌اند. لذا، بحران اقتصادی و معیشتی که ناشی از سوء مدیریت نخبگان حاکم بوده و در دراز مدت، منجر به پیدایش طبقه‌ای فقیر و تهیدست و حاشیه‌نشین شده است، می‌تواند به همراه سایر عناصر بحران، که همان بحران هویت، مشروعیت و بحران فرهنگی است، به اسلام سیاسی به عنوان جایگزینی مطمئن میدان دهد تا با پیروی از انقلاب ایران، نظمی جدید مبتنی بر اسلام (البته در شاخه سنی آن) در اندازد. نظمی که نه تنها می‌تواند به بحران‌های ممتد جهان اسلام سنی پایان بخشد،



بلکه می‌تواند کابوسی درناک برای غرب و متحد اصلی آن در منطقه یعنی رژیم اسرائیل باشد و تاریخ جنگ‌های اعراب و اسرائیل را یکبار دیگر در قرن بیست و یکم بازسازی کند.

۴- جنبش‌های جدید جهان عرب

قیام‌های گسترده مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا که بعد از خیزش مردم تونس آغاز شد، باعث ورود این منطقه به مرحله‌ی نوینی از حیات سیاسی و اجتماعی شده است که مشخصه‌ها و ارکان اصلی آن هنوز به صورت دقیق و کامل مشخص نیست. با آغاز قیام‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای تونس، مصر، اردن، یمن، سرایت این تحولات و اعتراضات به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به دلیل ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشورها مورد انتظار بود. با تغییر نقشه سیاسی و ساختار حکومت‌ها، برخی از ارکان شاکله قدیم فروریخته و نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است. در حال حاضر پیش‌بینی سمت و سوی تحولات و سیمای آینده خاورمیانه امری ساده نیست. وجود بازیگران مختلف و تأثیرات متقابل رقابت‌ها و تعامل‌ها، پیچیدگی مسئله را افزایش می‌دهد. تغییرات چشم‌گیر و غیرمنتظره، امیدهای زیادی را برانگیخته است که کشورهای خاورمیانه نیز بزودی از مزایای دموکراسی بهره‌مند خواهند شد. اگر چه شواهدی تحقق این امید را تقویت می‌سازد، اما در عین حال گذار به دموکراسی هنوز با موانع و چالش‌های عمده‌ای روبروست. عمده نیروهای مخالف در کشورهایی که در آنها مبارزه با دولت‌ها در جریان است خود را دموکراسی‌خواه معرفی می‌کنند. ماهیت ضد خودکامگی این حرکتها، مطالبه آزادی و مشارکت نامشروط سیاسی و پررنگ بودن ستیز با استبداد و فضای سیاسی بسته؛ باعث شده است تا از سوی عده‌ای انفجار اجتماعی اخیر در خاورمیانه موج چهارم دموکراسی‌خواهی نام بگیرد. این موج دموکراسی‌خواهی به جزء مطالبات سیاسی، مطالباتی از نوع، اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و... دارد. اما در واقع مهمترین درخواست آن مطالبات سیاسی است. (Kaplan, 2011) اگر به سیر شروع این جنبش‌ها که از تونس آغاز شد توجه شود؛ علاوه بر مطالبات اقتصادی و اجتماعی، مطالبات سیاسی سرلوحه درخواستهای معترضان بوده است. پایمال شدن ارزشهای بومی، نابرابریهای سیاسی بین اکثریت و اقلیت، عدم دستیابی به منافع ملی و ارزشی و عدم همسویی سیاست خارجی حکومت با مردم و ارزشهای آنها، وضعیت نابسامان اقتصادی و... منجر به قیام و اعتراض سیاسی شده است.

در بحثی که به دنبال می‌آید، در گذری کوتاه تحولات چهار کشور تونس، مصر، بحرین و یمن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف - تونس: تونس الهام بخش تمام تحولاتی است که جهان عرب را در بر گرفته است. به رغم موانعی که رژیم‌های سیاسی در یمن، بحرین، لیبی و سوریه در برابر موج این تحولات ایجاد کرده‌اند، برانداختن زین العابدین علی، دیکتاتور تونس همچنان از تأثیرگذارترین و انگیزه‌بخش‌ترین عوامل در روندهای سیاسی خاورمیانه و جهان در ماههای اخیر بوده است. تظاهرات خشم‌آلود و توأم با خشونت چند هزار نفری در پایتخت تونس بر اثر خودسوزی یک جوان کارگر تونسی پایه‌گذار روند تحولات بعدی بود. تحولات کشور تونس با جرقه اقتصادی شروع به آتش و فوران کرد. خودکشی یک جوان بیکار در جلوی ساختمان دولتی و در مقابل مردم مشکلات و زخم‌های کهنه مردم را بیدار کرد و باعث شده آتش اعتراض‌ها به عرصه‌های فراتر بگذارد و حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و ارزشی را نیز در بر بگیرد. روزی که حکومت بن علی سرنگون شد، تونس با جمعیت ۱۰ میلیونی اش رسماً ۵۰۰ هزار بیکار داشت که یک چهارم آنها فارغ‌التحصیلان دانشگاهها بودند. حکومت تونس در زمان بن علی هر چه بیشتر به غرب نزدیک شده بود و قراردادهای کلانی را با شرکت‌های خصوصی آمریکایی و فرانسوی امضا کرده بود. همچنین بن علی در چند سفری که به آمریکا داشت با نخست‌وزیر اسرائیل دیدار کرده بود و چند قرارداد همکاری با دولت اسرائیل امضا کرده بود. (Walker, 2011)

موج مشکلات اقتصادی به اضافه نارضایتی داخلی از وضعیت سیاسی و همچنین سیاستهای داخلی و خارجی رژیم بن علی باعث طغیان مردم تونس به سوی براندازی رژیم حاکم شد. با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از درآمد کشور تونس از گردشگری تأمین می‌شود، سیاستهای نادرست دولت در این حوزه و همچنین سیاستهایی که منجر به نادیده گرفتن هویت اسلامی و بومی مردم عرب زبان تونس در شمال آفریقا می‌شد، خشم این مردم را برانگیخت و باعث طغیان علیه رژیم حاکم شد. (حسینی فرد، ۱۳۹۰) طغیان سیاسی در تونس با عدم امنیت اقتصادی مردم ونادیده گرفتن آن و توسط حاکمیت داخلی شروع و به دیگر حوزه‌ها سرایت کرد. هویت بومی مردم عرب زبان تحت فشار اقتصادی منجر به فوران آتش فشان سیاسی شد. مردم تونس از همان آغاز با طرح شعارهای اسلامی ضمن اعتراض به کشورهای غربی تأکید اصلی خود را بر حفظ هویت اسلامی و بازگشت به آن قرار دادند. حتی رهبران جنبش النهضه در اظهارنظرهایشان بازگشت به هویت بومی و اصیل اسلام را خواستار شده‌اند.

ب- مصر: قیام مصر بعد از تحولات تونس و خروج رئیس‌جمهور این کشور در حالی آغاز شد که شرایط مصر در آستانه بی‌ثباتی و تحولات جدی بود. با توجه به محدودیت‌های اعمال شده از سوی مبارک در خصوص روند دموکراتیک کشور و بستن فضای سیاسی مصر، به خصوص آنچه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ نمایان شد، حکومت مصر امکان هر گونه مشارکت احزاب و گروههای مخالف در ساختار قدرت و برخورداری آنها از فضای باز سیاسی، رسانه‌ای و مطبوعاتی را از بین برد. در این وضعیت همانگونه که برخی از صاحب‌نظران پیش‌بینی می‌کردند، تحول در مصر بسیار محتمل بود و آغاز این تحولات و بی‌ثباتی‌ها نیازمند یک حادثه خاص بود. بسترها و ریشه‌های اعتراضات و تحولات کنونی مصر، به



متغیرهای مختلفی به خصوص فضای بسته سیاسی و اقتدارگرایی نظام سیاسی، معضلات و چالش‌های اقتصادی مردم و حتی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی دولت مبارک نسبت داده می‌شود. مسائلی که در شعارهای مردم در اعتراضات و درخواست‌های گروه‌های سیاسی نیز آشکار است. مهمترین درخواستهای معترضین و گروه‌های سیاسی مخالف مصر شامل کنار رفتن حسنی مبارک از قدرت، اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک، فضای باز سیاسی و آزادی بیان و اصلاحات اقتصادی بود. (اسدی، ۱۳۸۹، صص ۱۱-۳) در این خصوص مبنای جنبش‌های اعتراضی در مصر با توجه به غالب شدن شعارهای اسلامی عربی در جریان تظاهرات رنگ استیکار ستیزی و هویتی - بومی به خود گرفت. مصر به عنوان مهمترین کشور عربی تأثیرات فکری و فرهنگی مختلفی بر جهان اسلام دارد و به همین منظور غرب و آمریکا از حاکم شدن گفتمان اسلامی بر فضای سیاسی حاکم بر مصر فوق‌العاده هراسناک بودند. فضای باز سیاسی در مصر مطمئناً در آینده می‌تواند انتقادات و اعتراضات سیاست خارجی تک بعدی و صریح در پیوند با اسرائیل و آمریکا را افزایش داده و در نتیجه جهت‌گیریهای سیاست منطقه‌ای مصر را به سوی اتحاد با آمریکا و اسرائیل تعدیل نماید. چرا که یکی از مطالبات اصلی مردم مصر از گذشته تا کنون که از مبنای هویتی وایدئولوژیک دینی آنها شکل می‌گیرد، قطع رابطه با اسرائیل و در پیش گرفتن سیاست ارزشی مطابق با خواست مردم و حمایت از مقاومت مردم فلسطین بوده است. این را به وضوح می‌شود در شعارهای مردم در تظاهرات مصر مشاهده کرد. (Ikfal Raharjo, 2011) همچنین خواست گروه‌های اسلامی در مصر برای اخلاقی و اسلامی شدن بخشی از قوانین مصر و فضای داخلی کشور از دیگر مطالبات آنها بوده است. جرقه طغیان در مصر به دلیل فراهم نشدن بعد امنیت سیاسی و همچنین امنیت ارزشی مردم شروع شد. فضای بسته سیاسی مصر وعدم مشارکت گروه‌های سیاسی و همچنین در پیش گرفتن سیاستهای خارجی و داخلی ناسازگار با هویت بومی - اسلامی اعراب توسط رژیم مبارک باعث بوجود آمدن اعتراضات و انقلاب مصر شد. مصریان بعد از چند دهه دیکتاتوری و بعد از بیداری اسلامی و بازگشت به هویت اسلامی با شروع اعتراضات از نمازهای جماعت دسته جمعی و سر دادن شعارهای الله اکبر ضمن بازگشت به هویت خویش خواهان تغییر گسترده در فضای داخلی و سیاست خارجی از جمله مسئله فلسطین شده اند. بر این اساس مسئله فلسطین برای مصر و دیگر اعراب یکی از مبانی هویتی اصلی آنها است.

ج-بحرین: بحرین در طول چند ماه گذشته سال ۲۰۱۱، به یکی از حوزه‌های اصلی اعتراضات و قیام‌های مردمی در مقابل حکومت‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا تبدیل شده است. هر چند آغاز مرحله کنونی اعتراضات مردمی در بحرین با تحولات تونس و مصر آغاز شد اما نارضایتی‌ها و اعتراضات این مقطع ریشه‌ای دیرینه دارد و به گسترش شکاف دولت و جامعه مربوط است. تبعیض گسترده علیه شیعیان، محدودیت‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی و اجتماعی، ریشه‌های اصلی قیام مردمی در بحرین است که به بحران کنونی منجر شده است. بحرانی که در آن مردم و گروه‌های مخالف، حکومت بحرین و بازیگران خارجی مانند شورای همکاری خلیج فارس و آمریکا بازیگران اصلی محسوب می‌شوند و رویکردهای خاص خود را در این خصوص اتخاذ کرده اند. وقوع اعتراضات و تداوم آن در سطحی گسترده در بحرین، نشان‌دهنده وضعیت خاص و متفاوت آن در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. اکثریت شیعی جمعیت بحرین و حاکمیت سنی آن، وسعت و جمعیت اندک این کشور که باعث آسیب پذیری بالای آن می‌شود و همچنین رابطه ویژه و استراتژیک رژیم سیاسی حاکم بر بحرین با عربستان سعودی و آمریکا از جمله ویژگیهای بحرین است که ریشه و نحوه پیشرفت و کنترل تحولات اعتراضی اخیر این کشور از طریق آنها قابل تبیین است. (معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، ۱۳۹۰، صص ۱۴-۳) رویکرد و درخواست‌های مردم و گروه‌های سیاسی مخالف، در مراحل مختلف تحولات متفاوت بوده است. در ابتدا مردم خواستار اصلاحات و کنار رفتن دولت شدند اما با حمله نیروهای امنیتی به متحصنین در میدان لولو، رویکرد و درخواستهای مخالفین وارد مرحله جدیدی شد. بعد از خشونت‌های میدان لولو، تظاهرات و اعتراضات مردمی گسترده تر شد و بخشی عمده‌ای از مردم شیعی بحرین را در بر گرفت. همچنین اعضای وفاق از پارلمان بحرین استعفا کردند و پیش شرطهایی را برای مذاکره مطرح کردند. روند تحولات بحرین اکنون به مسیر نامشخصی پیش می‌رود که باید با گذشت زمان آنرا در معرض بررسی‌های بیشتری قرار داد.

در واقع ریشه اصلی اعتراضات مردمی و تحولات کنونی در بحرین را می‌توان شکاف بین دولت و جامعه و سیاستهای تبعیض آمیز مذهبی خاندان آل خلیفه برشمرد که نوعی تبعیض مذهبی محسوب می‌شود. آل خلیفه از حدود دو قرن گذشته با حمایت قدرتهای فرامنطقه‌ای انگلستان و اکنون آمریکا بر بحرین حکومت کرده و از کسب حقوق اساسی و مشارکت جدی شیعیان بحرین در قدرت ممانعت کرده اند. بعد ایدئولوژیک و ارزشی هویت دینی شیعه در بحرین نیز باعث شده معترضین برخواستهای خود پافشاری کنند. حکومت بحرین با به کارگیری زور و حمایت متحدین منطقه‌ای و بین‌المللی، سعی در کنترل بحران دارد. با این حال گروه‌های مخالف و مردم نیز اعتراضات خود را هر چند به صورتی پراکنده تر ادامه می‌دهند. نکته مهم افزایش جدی و شاید غیر قابل ترمیم شکاف خاندان آل خلیفه و مردم بحرین و از بین رفتن مشروعیت آن است که در بلند مدت چیزی جز چالش، ضعف و یا حتی فروپاشی را برای حکومت بحرین به دنبال نخواهد داشت. حاکمیت داخلی در بحرین با نادیده گرفتن بعد امنیت ارزشی و سیاسی اکثریت تشیع و پیگیری سیاست‌های متعارض با منافع مردم هم اکنون دچار چالش جدی شده است. حکومت خاندان آل خلیفه با



نادیده گرفتن خواسته‌های مردم تشیعوه‌مچنین بخشی از اهل سنت معترض در این کشور هویت بومی - اسلامی این مردم را بیدار کرد تا بدین وسیله مشروعیتش را از دست بدهد و در حال فروپاشی قرار گیرد. (Bollyn, 2011)

د- یمن: ناآرامی‌ها در یمن با موقعیت ویژه‌ای که این کشور دارد، می‌رود تا به گره‌کوری بدل شود که گشایش آن آسان به نظر نمی‌رسد. علی‌عبدالله صالح از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ رئیس‌جمهور یمن شمالی بوده و از سال ۱۹۹۰ تاکنون در مقام ریاست جمهوری یمن قدرت را در این کشور در دست دارد، از ماه‌های نخستین سال جاری میلادی شاهد تظاهرات مردم علیه دولت خود بوده است. صالح در طی دوران زمامداری خود، کارنامه چندان موفقی از خود به جا نگذاشته است، به طوری که فقر و بی‌کاری گسترده، فساد دستگاه‌های دولتی و فضای بسته سیاسی در داخل کشور و سیاست خارجی نه چندان حساب شده وی مردم یمن را به ستوه آورد. پس از آغاز تظاهرات گسترده معترضین یمنی و در تاریخ دوم فوریه ۲۰۱۱، صالح اعلام کرد که در انتخابات دو سال بعد ریاست جمهوری یمن شرکت نخواهد کرد و خواهان آن شد که باقی مانده دوران زمامداری خود را طی کند. تظاهر کنندگان به این قول وی اعتماد نکردند و کماکان خواهانکناره‌گیری او شدند. (Raghavan, 2011) صالح پس از عکس‌العمل خشونت آمیز نیروهای امنیتی به تظاهرات مسالمت آمیز مردم صفا، تحت فشارهای داخلی و بین‌المللی فراوان به طرح شورای همکاری خلیج فارس برای مهلت یک ماهه کناره‌گیری از قدرت و مصون ماندن خود و خانواده اش از تعقیب قضایی تن داد ولی دست کم سه بار حرف خود را پس گرفت. وی که سوم ژوئن در انفجار مسجد کاخ ریاست جمهوری زخمی شد و یک روز پس از آن برای درمان به عربستان سعودی رفت، تاکنون نیز اقدامی با هدف کناره‌گیری از قدرت انجام نداده است. از آنجا که در یمن، نگهداری اسلحه توسط مردم عادی امری رایج است و در اکثر خانه‌ها سلاح یافت می‌شود، با این وجود تا امروز عدم پاسخ مسلحانه تظاهر کنندگان غیر مسلح به آتش نیروهای امنیتی، شگفتی ناظران را برانگیخته است. البته در صورت ادامه شرایط فعلی، نگرانی از این که مردم دست به اسلحه ببرند و این کشور در آستانه جنگ داخلی دیگری قرار گیرد کماکان وجود دارد. با این حساب به نظر می‌رسد تمامی کشورهای منطقه و جامعه بین‌المللی بر این امر که دوران علی عبدالله صالح به سر رسیده است اتفاق نظر دارند (غفوری، ۱۳۹۰). با توجه به بافت قبیلگی یمن و دوران طولانی که مردم تحت سلطه رژیم عبدالله صالح بوده‌اند باید دید که آیا یمن می‌تواند به سمت دموکراسی برود یا نه؟ با توجه به روند تظاهرات در یمن که نسبت به مصر و جاهای دیگر خشونت کمتری را به خود دیده است و همچنین سر دادن شعارهای اسلامی و وحدت قبیله‌ها می‌توان امیدوار بود که یمن در آینده به سمت یک دموکراسی ابتدایی گام‌های تدریجی را بر دارد. البته با اصلاحات اساسی در ساختارهای سیاسی قبیلگی، چرا که گذار سریع به نظام دموکراتیک برای یمن خطرانی را از نوع رسیدن به یک نظام پوپولیستی به همراه دارد.

۵- انقلاب اسلامی و تاثیر گذاری بر روند تحولات خاورمیانه

انقلاب اسلامی ایران تداوم و نقطه عطفی در حرکت احیای اسلامی معاصر است. دو تحول اساسی در چند دهه اخیر سبب شده است که چشم‌انداز احیای هویت اسلامی از زمینه‌های مساعدتری برخوردار باشد. ظهور نگرش‌های پسامدرن در درون غرب و نیز پیدایش جهانی شدن دو عاملی هستند که هر دو به تضعیف تدریجی سیطره مدرنیسم غربی انجامیدند. به نظر می‌رسد شرایط جدید فرصت‌های بیشتری را برای حرکت اسلام‌گرایی معاصر فراهم می‌سازد. بعد از بحران مدرنیسم، در شرایط حاضر بسترهای مناسبی برای رشد هویت دینی نمودار شده است. (بهرز لک، ۱۳۸۶: ۴-۲) بر این اساس در شرایط جدید جهانی شدن نکته مهم برای اسلام‌گرایی معاصر فعال شدن و بازگشت به هویت اسلامی در جهان اسلام می‌باشد. چنانکه کاستلز بخوبی نشان داده است، ظهور جریان‌های مختلف هویت مدار در عصر جامعه شبکه‌ای را می‌بایست در هویت‌های بدیلی دانست که در برابر هویت مسلط مدرن شکل گرفته‌اند. (کاستلز، ۱۳۸۹)

به هر حال هویت عاملی است که اسلام سیاسی با تمسک به احیای هویت اسلامی در جهان اسلام توانست در برابر مدرنیسم به تفوق و برتری دست یابد (بابی سعید، ۱۳۷۹: ۱۲۹) نتیجه این امر مرکزیت زدایی از هژمونی غرب بود. کاری که هیچ کدام از جریان‌های مبارز درون جهان اسلام نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد (همان: ۹۰). بدیهی است که در فضای جهانی شدن نیز اسلام سیاسی می‌تواند با فراخوانی به هویت اسلامی که مبتنی بر محوریت اسلام به عنوان دال برتر و واژگان نهایی در تعبیر رورتنی می‌باشد، در برابر هویت‌های دیگر عمل نماید. گذشت بیش از ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عملاً "هویت اسلامی را در کانون توجه جهانیان قرار داد. انقلاب اسلامی نمودی از بازگشت مسلمانان به هویت اسلامی خویش بوده است. چنین هویتی در صدر اسلام و با محوریت پیامبر گرامی اسلام (ص) و دعوت او که در کتاب، سنت و اهل بیت (ع) او، بازتاب و تداوم یافت، شکل گرفت. در طول تاریخ اسلام چالش‌های گوناگونی در برابر هویت اسلامی شکل گرفت. چالش مواجه مسلمانان با استعمار غرب و چهره فکری و تمدنی آن سبب گردید تا برخی از فرهیختگان جهان اسلام شیفته غرب گشته و هویت اسلامی مردم مسلمان را به فراموشی بسپارند. سالها تلاش غرب و غربزدهان داخلی برای درست کردن بحران هویتی در جهان اسلام توانست در بخشی از مردم مسلمان تغییر ایجاد کند. بعد



از این سالها تلاش و مجاهدت مصلحان برای احیای اسلام و تمدن اسلامی، در نهایت امر با رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و در برابر سیطره فرهنگ و هویت غربی هویت اسلامی خود را باز یافت. (خواجeh سروی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۳)

پیروزی انقلاب اسلامی عملاً زمینه ساز احیای هویت اسلامی در دیگر نقاط جهان اسلام گردید و از این حیث شاهد شیوع و گسترش حرکت اسلامگرایی در جهان بوده‌ایم. عمیقترین تأثیر انقلاب اسلامی را می‌بایست به چالش کشیدن مرکزیت و سیطره غرب مدرن دانست که در نهایت با احیای هویت اسلامی موجب شکست گونه‌های بومی مدرنیسم غربی همچون کمالیسم، پهلویسم یا ناصریسم و... گردید.

با نگاهی تاریخی به تحولات منطقه ای خاورمیانه یک واقعیت نمایان می‌شود و آن اینکه ملت‌های منطقه از عمق وجود به اسلام پایبند هستند و آن را گرامی میدانند. حدت و همدلی مردم حول محور اسلام و اعتقادات دینی در مبارزه با یک دیکتاتورهای خودکامه از یک سو و بازخوانی هویت دینی و هویت ملی این کشورها از دیگر سو و در ادامه اینکه مقابله با خودکامگی و دست اندازی رژیم صهیونیستی همه نیز نشان دهنده این است که شاخص مشترک میان انقلاب اسلامی ایران و خیزشهای اخیر مردمی در خاورمیانه به وجود آمده است. به دیگر سخن شاهد این هستیم که اولین سده هزاره سوم به نوعی بازخوانی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران است. بازخوانی مجدد اعتقادات مذهبی حول دین مبین اسلام و مبارزه با خودکامگی و نیز مبارزه با کشورهای وابسته به غرب در حال حادث شدن است. در این بین باید اشاره کرد که انقلاب‌های مردمی در تونس، مصر و بسیاری از کشورهایی که ما در آنها شاهد تحولاتی هستیم، به نوعی الهام گرفته از انقلاب مردمی ایران هستند. انقلاب اسلامی ایران با باز تعریف مجموعه‌ای از ارزش‌ها و آموزه‌های دینی و اسلامی موجی از دین‌خواهی و اسلام‌گرایی را در منطقه به وجود آورد که دستاوردهای معنوی و تحول ادراکی آن رویدادی شگرف برای جهان تعبیر می‌شود. (شیرودی، ۲۷، ۱۳۸۸-۲۳)

در همین زمینه می‌توان به اظهار نظر نمایندگان مختلف مجلس سنای آمریکا و همینطور بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل اشاره کرد که بعد از انقلاب مصر از تاثیر ایران بر مصر ابراز نگرانی کرده بود و گفته بود اسرائیل از اینکه مصر به جمهوری اسلامی دیگری تبدیل شود بسیار هراسناک است. (English.Aljazeera.Net) در کل بر خلاف اظهار نظر بعضی‌ها خیزشهای اخیر بر اساس مبنای هویتی سازه انگارانه بومی خویش اسلامی و متاثر از انقلاب ایران هستند؛ اول این که در این کشورها اسلام‌گراها محبوبیت قابل توجهی دارند و از مخالفان اصلی حکومت‌های دیکتاتوری بوده‌اند؛ ثانیاً شعارهای مردم این کشورها «الله اکبر» و «لا اله الا الله» است و سوم این که میعادگاه این مردم نماز جمعه و مساجد بوده است. علاوه بر این بعضاً خیلی از کسانی که سردمدار این جنبش‌ها بوده‌اند به خصوص در مصر به تاثیر خودشان از انقلاب ایران اشاره کرده‌اند. علاوه بر این تاثیر بلند مدت و غیر مستقیم انقلاب ایران بر کشورهای عربی بیشتر است. چرا که بعد استبداد ستیزی و عزت طلبی و مبارزه با افراد وابسته و ایدئولوژی ضد غربی و هویت اسلامی که بازگشت به خویشتن را تبلیغ میکرد، همه از تاثیرات انقلاب اسلامی بوده است. همانطور که در انقلاب ایران مشاهده کردیم، واکنش اسلام شیعه به مدرنیزاسیون وارداتی و از بالا به پایین در حکومت پهلوی، همان واکنش و بحرانی را رقم زده بود که در شاخه سنی اسلام بوجود آمده است. یعنی بحرانی بزرگ با ابعادی بسیار وسیع که مهمترین آن بعد فرهنگی است.

۶- نتیجه گیری

در این مقاله ما ضمن شرح چارچوب مفهومی نظریه سازه انگاری و چارچوب هویتی آن بر این امر دلالت کردیم که جنبشهای جهان عرب از متن جامعه بومی خود برخاستند و بر این اساس مطالبات آنها علاوه بر خواستههای جدید، از درون هویت مفهومی و ارزشهای دینی آنها در تقابل با حاکمیت برخاسته است. بر این اساس حاکمیت در مصر، تونس، بحرین، یمن، لیبی، سوریه و... زمانی که بخواهد حوزه‌های وجودی و ارزشی امنیت و هویت مردم در تمام ابعاد را نادیده بگیرد، در این بین از طرف مردم مورد چالش و فروپاشی قرار خواهد گرفت. چیزی که امروزه ما در این کشورها شاهد آن هستیم.

همانطور که ملاحظه شد رژیمهای عرب اکثراً در بعد داخلی حکومت‌های استبدادی بودند که اجازه مشارکت سیاسی به کسی را نمی‌دادند و انتخابات صرفاً نمایشی را به اجرا می‌گذاشتند. همچنین این رژیم‌ها، در بعد اقتصادی، نابرابریهای شدیدی را در جامعه تحت سلطه خود ایجاد کرده بودند و به لحاظ ارزشی و دینی و فرهنگی هویت مردم و ارزشهای آنان را زیر پا گذاشته بودند، چرا که اکثر این حکومتها سکولار بودند و صرفاً به صورت نمایشی به ارزشهای دینی می‌پرداختند. در کنار تمام اینها بحرانیهای تاریخی جهان عرب زیر ساخت این اعتراضات بود. چرا که همانطور که ذکر شد جهان عرب با بحرانیهای متعدد فکری و فرهنگی زندگی میکردند که این منجر به بحران هویت آنها و بازگشت دوباره به خویشتن شد. این امر باعث بیدار شدن هویت ایدئولوژیک و بومی مردم که برگرفته از مبانی هویتی اعراب و تاثیر غیر مستقیم و مستقیم انقلاب اسلامی بود، شد. (اعراب هویت ملی و بومی خودشان را از اسلام دارند، چرا که قبل از آن هویت مستقلی نداشتند). این بیداری هویتی و بومی که بیداری اسلامی مشهور شده است، در درون خود تمام مؤلفه‌های امنیتی و هویتی را بیدار کرد و باعث طلب آنها از حکومت شد. در واقع خواسته‌های جنبشهای جهان عرب از جمله درخواست آزادیهای سیاسی، رفع نابرابریهای اقتصادی، بهتر شدن وضع معیشتی مردم، انتخابات آزاد، دموکراسی، حمایت از مقاومت فلسطین و... همگی نشأت گرفته از هویت بومی این جنبشها بوده است. حتی اسلام‌گرایان در کشورهای مختلف رویکرد جدیدی از رابطه مذهب و سیاست را بروز



داده اند که به گفته آنها از مبانی دینی آنها است. از جمله اقدام اخوان المسلمین مصر در تشکیل حزب سیاسی عدالت و آزادی که پذیرای همه مذاهب و نگرش هاست تا حدودی نشانه این رویکرد جدید می باشد. ظرفیت های زیادی در گروههای مختلف همراه این جنبشها در کشورهای مختلف وجود دارد که همزیستی بین حفظ هویت اسلامی و دموکراسی کثرت گرا را امکان پذیر می سازد. با تحولات پیش رو در جهان عرب به احتمال زیاد شروط لازم در این کشورها برای یک دموکراسی بومی و بر اساس هویت و مبانی اسلامی و دینی آنها فراهم می آید و همراه با آن سیاست حاکمیت، چه در بعد داخلی و چه خارجی همسو با مردم حرکت کند.

شرط لازم برای گسترش دموکراسی به قول ریچارد رورتی وجود آزادی های دموکراتیک مانند آزادی مطبوعات و بیان است که باعث می شوند فشار افکار عمومی نیروی محرکه بهبود دامنه و برد مطالبات و هویت بومی مردم باشد. جدول زیر شرایط اقتصادی و اجتماعی کشورهایی که در آنها حرکت اعتراضی وجود دارد را به وضوح نشان می دهد.

کشور	رشد اقتصادی (درصد)	نرخ تورم (درصد)	میزان جمعیت زیر خط فقر (درصد)	اشتغال زنان (درصد)	میزان باسوادی (درصد)	بیکاری (درصد)	میزان شهر نشینی	سرانه تولید ناخالص (درصد)	جمعیت زیر ۳۰ سال (درصد)
مصر	۵/۳	۱۲/۸	۲۰	۲۳	۷۱/۴	۹/۷	۴۳/۴	۶۲۰۰	۵۳
تونس	۳/۴	۴/۵	۴	۲۶		۱۴	۶۷	۹۵۰۰	۴۵
بحرین	۳/۹	۳/۳	-	۳۲	۸۶/۵	۱۵	۸۹	۴۰۴۰۰	۳۹
یمن	۵/۲	۱۲/۲	۴۵/۲	۲۱	۵۰/۲	۳۵	۳۲	۲۶۰۰	۶۱
لیبی	۳/۳	۳	۳۳	۲۴	۸۶/۶	۳۰	۷۸	۱۳۸۰۰	۵۳
سوریه	۴	۵/۹	۱۱/۹	۲۱	۷۹/۶	۸/۳	۵۶	۴۸۰۰	۵۵

منبع جدول: دفتر توسعه انسانی سازمان ملل، سایت سی آی ای (SIE)، سایت تریدینگ اکونامیک. (TRADING)

CONOMICS.COM(2009)

جدول فوق نشان می دهد که اکثر کشورهایی که جنبشهای اعتراض در آنها شکل گرفته شرایط مناسب برای دموکراسی را دارند، اما در عین حال با ریشه دواندن یک دموکراسی کامل فاصله دارند. مصر، تونس، به طور نسبی از بخت بیشتری برای استقرار دموکراسی با توجه به سابقه و مبانی هویتی برخوردار هستند. یمن و لیبی هم با توجه به بافت قبیله‌ای بیشتری ریسک برای شکل گیری نوع دیگری از نظام های سیاسی غیر دموکراتیک دارند. با این حساب، با توجه به فرهنگ عربی، اسلامی حاکم بر این کشورها و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر، دموکراتیک تر شدن یک و یا دو کشور مهم از جهان عرب مانند مصر و تونس، می تواند باعث تأثیرگذاری بر دیگر کشورها و به تبع آن منجر به دموکراسی خواهی و اصلاحات در آن کشورها بشود. به همین منوال جنبشهای سیاسی جهان عرب بعد از دستیابی به اهداف اولیه خود به سمت بسترسازی خود برای معنادگی بر اساس فرهنگ بومی خود و هویت اسلامی شان پیش خواهند رفت. یکی از مبانی این معنادگی به سیاست بومی مطمئناً برای تمام این کشورها در حوزه سیاست خارجی و حمایت از مقاومت فلسطین خواهد بود. چرا که هویت بومی مردم مسلمان کشورهای عرب در واقع با مسئله فلسطین گره خورده و به نوعی هویت اسلامی و بومی جهان عرب با آن معنا پیدا می کند.

با تحولات پیش رو در جهان عرب به احتمال زیاد شروط لازم در این کشورها برای یک دموکراسی بومی و بر اساس هویت و مبانی اسلامی و دینی فراهم آید و همراه با آن سیاست حاکمیت بر اساس الگوی مقاله حاضر چه در بعد داخل و چه خارجی همسو با مردم و تأمین مطالبات هویتی و امنیتی آنها حرکت می کند.

منابع فارسی



احتشامی، انوشیروان، (۱۳۸۱) بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی، ترجمه محسن اسلامی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۸۱، صفحات ۲۶۰-۲۴۵

۲۴۵

اسدی، علی اکبر، تحولات سیاسی مصر: رویکردها و پیامدهای منطقه‌ای، گزارش راهبردی معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گروه مطالعات خاورمیانه

و خلیج فارس، دسترسی در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۸۹، سایت مرکز تحقیقات استراتژیک

<http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtId=06&&depId=44&semId=2290>

اکبری، کمال، (۱۳۸۸) نظام جهانی و آینده انقلاب اسلامی، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۸، صفحات ۸۰-۵۷

بابی، سعید، (۱۳۷۹) هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

بهروز لک، غلامرضا، (۱۳۸۶) انقلاب اسلامی و احیای هویت دینی، فصلنامه دانشگاه اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۸۶، ص ۴-۲

جنکیز، ریچارد (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه

حسینی فرد، حبیب، تونس: بیم و امید های دوران گذار، دسترسی در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰، سایت اینترنتی بی بی سی فارسی،

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/05/110518_an_tunisia.shtml

خواجه سروی، غلامرضا، (۱۳۸۹) موج اسلامی دموکراسی، تاثیر انقلاب اسلامی در روند دموکراتیزاسیون کشورهای اسلامی، فصلنامه مطالعات انقلاب

اسلامی، سال هفتم، زمستان، شماره ۲۳، صفحات ۴۲-۹

سختاوتی، نصرالله، (۱۳۹۰) جنبش‌های اسلامی معاصر شمال آفریقا، قم: انتشارات بوستان کتاب قم

شیرودی، مرتضی، (۱۳۸۸) انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی (تاثیرگذاری و نمونه‌ها) فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال پنجم، شماره

۱۶، بهار ۱۳۸۸، صفحات ۴۲-۱۱

غفوری، کامبیز، یمن در راه دموکراسی یا جنگ داخلی، دسترسی در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۹۰، سایت رادیو زمانه،

<http://www.radiozamaneh.com/politics/2011/06/15/4754>

کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۹) عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: ظهور جامعه شبکه‌ای، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو

متقی، ابراهیم، حجت کاظمی، سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم

سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶، صفحات ۲۳۷-۲۰۹

مشیرزاده، حمیرا، حیدر علی مسعودی، هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره

۳۹، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۸، صفحات ۲۶۹-۲۵۱

-----، (۱۳۸۴) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت



-----، (۱۳۷۹)، درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی، تهران، پژوهشکده امام خمینی ره

معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، تحولات بحرین ریشه‌ها و بازیگران، گزارش راهبردی، شماره ۳۵۴، فروردین ۱۳۹۰

نوروزی، نورمحمد و دیگران، (۱۳۸۲) چالش مشروعیت و بازسازی نظم سیاسی در خاورمیانه، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور

ونت، الکساندر (۱۳۸۴) نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده تهران، وزارت امور خارجه

منابع لاتین

Al Jazzier and Agencies, (31 Jan 2011), Israel 'fears' post-Mubarak era, linked available at:
<http://English.Aljazeera.net/News/Middle East/2011/01/201113177145613.html>

Bollyn, Christopher, (2011), the Revolution Spreads to Bahrain- home of U.S , the Fleet, accessed

link: <http://the Populist.net/2011/03/04/the-Revolution-Spreads-to-Bahrain-home-of-u-s-5th-fleet/>

Delanty, Gerard (1997): Social Science: Beyond Constructivism and Realism. Buckingham, Open University Press.

[Garrison](#), Carla, (March 7, 2011) Middle Eastern Revolution through an American lens, linked available at: <http://communities.washingtontimes.com/neighborhood/truth-be-told/2011/mar/7/Middle-Eastern-Revolution-through-American-lens/>

kaplan , Robert, (March 26, 2011), the Middle East Crisis has just Begun, linked available

at: <http://online.wsj.com/article/SB10001424052748704050204576218842399053176.html>

kubalkova, Vendulka (B) (2001). Constructivist primer. In Foreign policy in a Constructed world.

International Relations in a Constructed world. Ar monk. M.E. Sharpe)

Loboda, luke, the Thought of Sayyidqutb, Ashbrook Statesmanship thesis, Recipient of the 2004

Charles Eparton Award, linked available at : www.ashbrook.org/publicat/thesis/loboda.pdf

Middle East Revolutions Force West to Knees? Accessed link to Friday February 11, 2011 by Staff

Report, [http://www.the daily bell .com/1752/Middle-East-Revolutions-Force-West-to-](http://www.the daily bell .com/1752/Middle-East-Revolutions-Force-West-to-Knees.html)

[Knees.html](http://www.the daily bell .com/1752/Middle-East-Revolutions-Force-West-to-Knees.html)



PR, kumara Swamy, who am I? the Identity Crisis in the Middle East, journal Middle East Review of International Affairs, vol.10, No.1, March 2006, pp 63-73

Raghavan, Sudarsan, (2011), in Yemen Calls for Revolution but many hurdles, available accessed, January 31, 2011, <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2011/01/30/AR2011013003175.html>

Rajae, Farhang, (2007), Islamism and Modernism, University of Texas Press Austin

Ruggie, John, (1998) Constructing the World, polity: Essays on International Institutionlization, London and New York, Routledge.

Ikfal RAHARJO, NUR, Israel-Egypt Relations in the Post-Mubarak Era, Available, accessed, FRIDAY, 18 MARCH 2011, <http://www.politik.lipi.go.id/index.php/en/columns/politik-Internasional/423-Israel-Egypt-Relations-in-the-post-Mubarak-Ara>
walker, lessa, Tunisian Revolution, (2011), accessed January 14, 2011, Link to <http://Reason.com/blog/2011/01/14/Tunisian-Revolution>